

اکرم بهرامی دانشیار دانشسرای عالی

دکتر در تاریخ



خاندان سهل

از وزرای معروف دوره عباسی که چون خاندان برامکه تحولات عظیمی را در تاریخ ایران دوره اسلامی سبب شدند خاندان سهل را باید نام برد . خاندان سهل ایرانی الاصل و سودای احیای استقلال ایران و تجدید عظمت این سامان را در سر داشتند . مشهورترین فرد این خاندان دو برادر یکی فضل و دیگری حسن است .

جد اعلاى این خاندان زاذانفروخ (۱) اهل قریه «سبب بالا (۲)» معروف به صابر نیشا (۳) است . زاذانفروخ دو پسر داشت یزید و سهل . یزید و خانواده اش در قریه «سبب بالا» صاحب ملک و مالی بودند . یزید و کالت کارهای کنیز «عاصم بن صبیح» مولى «داود بن علی» را داشت و برای

۱- Encyclopédie de l'Islam. nouvelle édition,

t.2, p.741

۲- «سبب» از توابع استان کرخه بود که بدو قسمت «سبب بالا» و

«سبب پایین» تقسیم میشد . (معجم البلدان)

۳- یاقوت صابن نیشا نوشته است .

افزایش درآمدوی کوشش فراوان می نمود و بسیار مورد اعتماد کنیز قرار داشت و همین امر موجب خشم عاصم شد او را متهم ساخت و از پای در آورد و اموالش را مصادره کرد .

سهل برادر یزید پس از مرگ وی اولاد و کسان او را سرپرستی نمود و به خونخواهی برادر برخاست و چون هنوز پیرو دین اسلام نبود با سلام بن فرج غلام یحیی بن خالد تماس گرفت و ملک و خانه و اموال یزید را از تصرف عاصم بیرون آورد (۱)

سهل و پسرانش فضل و حسن در تاریخ شهرت بیشتری دارند ، در باره سهل می نویسند :

اصل او از اکاسره و در خاندان سلطنت پرورش یافته بود. ابتدا سلك مزیدیستی داشت و در زمان هارون الرشید خلیفه عباسی اسلام آورد و عبدالله نامیده شد . و یا طبق آنچه که در تاریخ ابن خلکان می بینیم بدست مهدی اسلام آورده است (۲) و شاید نیز بنابر نوشته جهشیاری بدست سلام بن فرج غلام یحیی بن خالد اسلام آورده باشد (۳) و از این تاریخ بعد سهل در خدمت یحیی بن خالد بر مکی منزلتی ارجمند و اعتباری بلند یافت و اغلب یحیی انجام امور خود را برعهده او می گذاشت .

سهل دو فرزند خود فضل و حسن را نیز آماده خدمت ساخت ، فضل بن سهل در خدمت فضل بن جعفر گماشته شد و اداره کارهای او را برعهده گرفت و حسن بن سهل به خدمت عباس بن فضل پیوست و آند و همچنان در خدمت این خاندان بودند .

فضل را از اولاد پادشاهان ایران باستان و پرورش یافته خاندان سلطنت میدانند و مینویسند :

۱- کتاب الوزراء و الکتاب تصنیف ابی عبدالله محمد بن عبدوس -

الجهشیاری ، چاپ مصر ص ۱۸۲

۲- ابن خلکان الجزء الاول ص ۴۵۰

۳- الوزراء و الکتاب ، جهشیاری ، ص ۱۸۲

د او از اولاد ملوک فرس است و پدرش سهل مجوسی بود پیش یحیی بن خالد قرب عظیم داشت و یحیی کارهای خود را بدو باز گذاشت « (۱) فضل بن سهل مرد باهوش و مبرز بود نامه ای از فارسی به عربی برای یحیی ترجمه نمود یحیی از عبارات سلیس او بسیار خوشش آمد. فضل در خدمت فضل بن جعفر بود و توسط او به خدمت مأمون رسید و پس از برافتادن برمکیان در ملازمت مأمون درآمد و از مشاورین عمده مأمون گردید و از آغاز کودکی مأمون جزء مرییان او بود و بالاخره در دستگاه مأمون به وزارت رسید .

فضل بقولی بدست یحیی بن خالد و بقولی بدست مأمون در سال ۱۹۰ هـ قبول دیانت اسلام کرد (۲) آورده اند : « روزیکه می خواست داخل دین اسلام شود غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و بر سجاده نشست ، به رسم گبران زمزمه آغاز نمود . او را گفتند : اکنون که مسلمان شدی چرا به آئین مجوسان رفتار میکنی، گفت بر خود روا نمیدارم لحظه ای را بیایان برم که پیرو آئینی نباشم « (۳)

روزی یحیی بن خالد در پیشگاه هارون فضل بن سهل را بستود و زبان به توصیف مکارم وی بگشود .

هارون طالب ملاقات فضل شد و یحیی او را به حضور هارون برد. فضل چون بدرگاه هارون رسید هیبت و شکوه دربار و مقام شامخ خلافت او را مفتون ساخت و متعجب بود . این حالت هارون را خوش نیامد و به یحیی در انتخابش ایراد گرفت . فضل که چگونگی را دریافت به هارون گفت : ای امیرالمؤمنین بر فطانت و زیرکی هر بنده شاهد صادق آنکه عظمت مقام سرور و مولای او در برابر دیده اش آراسته شده و هیبت او در دلش جای گزین گردیده باشد .

۱- تجارب السلف ص ۱۶۲

۲- ابن خلکان الجزء الاول ص ۴۵۰

۳- نه تن از وزرای دربار عباسی ص ۱۱۲

هارون گفت: اگر خاموشی بر گزیدی این مطلب را به گویی کار خوبی کردی و اگر این سخن بالبدهاهه گفته شد فوق العاده و خوبتر بود، فضل پس از این گفت و شنود با جرأت آغاز تکلم کرد و از خود رشادت نشان داد. (۱)

خاندان سهل را برامکه پروردند و دولت و رونق کار و آئین ملک داری ایشان بطریق برامکه نزدیک بود (۲)

« ابوالعلاء المذاری » (۳) نقل می کند شنید فضل بن سهل که میگفت یحیی بن خالد به من گفت در هر چهل سال مردی به وجود می آید که خداوند حکومتی را بدست او تجدید می کند تو از آن جمله هستی (۴)

سهل و پسرش فضل هر دو علم نجوم میدانستند و فضل طالع مأمون بدید و دلایل سلطنت و خلافت واضح بود و از آنکاه باز ملازم مأمون شد و به خدمتکاری او و تدابیر کارها اشتغال نمود، (۵) و چون مأمون در خراسان به خلافت نشست وزارت خود را به نزدیکترین ندیم و صاحب تدبیر خود فضل بن سهل تفویض نمود که هم نهایت درجه لایق و هم سوابق خدمات پسندیده داشت. بدین ترتیب فضل که مأمون او را ذوالریاستین لقب داد به وزارت رسید و اداره امور کشور « از تبت تا همدان و از اقیانوس هند تا دریای خزر » با اختیارات تامه باو سپرده شد (سال ۱۹۶ هـ)

فضل به خصال آزادگی آراسته بود و به کثرت فضل و دانش و کرم و بخشش و بردباری امتیاز داشت. در بلاغت و فصاحت و حسن تدبیر انگشت

۱- ابن خلکان الجزء الاول ص ۴۵۱ - جهشیاری، الوزراء و الکتاب

چاپ مصر ص ۱۸۳

۲- تجارب السلف ص ۱۶۲

۳- « المذاری » منسوب به « مذار » از قراء میسان است که تا بصره

چهارروز فاصله دارد.

۴- جهشیاری، الوزراء و الکتاب چاپ مصر ص

۵- تجارب السلف هند و شاه نخبجوانی ص ۱۶۲

نما بود . برای او حدسی صائب و رأی استوار وحزم و دوراندیشی و فراست و هوشیاری معتقد بودند . فضل آداب صحبت ملوک و رسوم خدمت خلفا را نیکو میدانست تالی برامکه به حساب می آمد او را (۱) وزیر گفتندی و همانطوری که اشاره شد از جانب مأمون لقب ذوالریاستین یافت و نخستین وزیری بود که صاحب لقب شد و نخستین کسی بود که مقام وزارت و لقب را یکجا حائز گردید . در خصوص این لقب و علت انتساب آن به فضل زیاد آمده است :

او شغل وزارت جنگ و وزارت دارایی هر دو را باهم منضم کرده بود . در هنر شمشیر و قلم هر دو مسلط بود . ابن خلکان مینویسد : ولانه تقلد الوزارة والسيف ، (۲) یعنی وزارت و شمشیر (سپهسالاری) را درعهده داشت . جهشیاری می نویسد : « ومعنى ذلك رياسة الحرب و رياسة التدبير ، (۳) و می نویسند مأمون همراه اعطای این لقب نیزه دو شاخه ای نیز برایش فرستاد و همراه با آن پرچمی بود که لقب بر آن پرچم نقش بسته بود (۴) «علی بن هشام» حامل پرچم و «نمیم بن حازم» حامل نیزه او بودند (۵) . مردم فضل

۱- کلمه وزیر را برخی مشتق از لفظ عربی «وزر» گرفته اند . در لغت «وزر» بدو صورت دیده میشود یکی «وزر» (با فتح و او و زا) بمعنی ملجاء و پناهگاه که در آن صورت مفهوم آن کسی است که شاه براندیشه و رأی آن پناه برد و به تدبیر او توسل جوید . دیگری «وزر» (با کسر واو و سکون باقی) بمعنی بار ، و گویند بارگران مسئولیت اداره امور کشور روی دوش وزیر قرار دارد . برخی دیگر چون دارمستتر این کلمه را باشک و تردید از لغت پهلوی «ویچیر» (Vi-chir می داند) از کلمه « ویچیرا » (Vi-chira) به معنای تصمیم گرفتن مشتق می باشد .

۲- ابن خلکان الجزء الاول ص ۴۵۱

۳- جهشیاری ، الوزراء والكتاب ، چاپ مصر ، ص ۲۵۰

۴- نه تن از وزرای دربار عباسی ص ۱۱۳ - جهشیاری الوزراء

والكتاب ص ۲۵۰

۵- جهشیاری الوزراء والكتاب ، چاپ مصر ، ص ۲۵۰

را وزیر و امیر هر دو میخواندند .

همانطوریکه گفته شد فضل در علم نجوم سرآمد بود درمجموعه التواریخ آمده است : فضل خود اندر علم نجوم یگانه بود و آن است که او را در احکام ذوالریاستین خوانند بلقب، و بردرسته‌ها (۱) جعفری نقش ذوالریاستین ضرب آن روزگار است بلقب او « (۲)

فضل دوستدار شعر و شاعری بود و بخشش فراوانی به ارباب علم و ادب می‌کرد . سلم بن ولید شاعر معروف دوران عباسی مورد حمایت فضل بود . مسلم پیش از وزارت فضل ندیم و مداح او بود و این اشعار را در آن وقت بر او خواند :

و قائل لیست له همة	قلت ولكن ليس لي مال
لاجدة نيهض عزمي بها	والناس سوال و تجال
فاسير على الدهر الى دولة	ترفع فيها حالك الحال

و چون فضل به وزارت رسید مسلم پیش وی رفت فضل بدیدن او شاد شد و گفت این است آن دوستی که گفتم « ترفع فيها حالك الحال » و مسلم به برکت وجود وی صاحب مال و مکننت فراوانی شد و در دستگاه او ترقی کرد . فضل مسلم را عامل جرجان کرد و آنجا مالی عظیم بدست آورد .

در وجود و بخشش این وزیر با کرم نسبت به ارباب علم و ادب در تجارب السلف داستانی آمده است که گوید : « نویسندگان در ایام متوکل در ایران نشسته بودند و ابراهیم بن عباس صولی صاحب کتاب « دولت عباسی (۳) » بخدمت فضل و تصنیف و تحقیر او مشغول شد و کس جواب او نگفت .

۱- درست یعنی سکه تمام مقابل نیم درست و ربع ، چون در آن عهد سکه زروسیم را با مقرانی از میان بریده نصف و چهار پاره می‌کردند تا خرد شود و صرف گردد . و درسته‌های جعفری به‌زیر جعفری نیز معروفست .

۲- مجمع التواریخ والقصص ص ۳۵۰

۳- الفهرست ابن الندیم ص ۴۸۳

ناگاه پیری از میان جماعت به آواز آمد و گفت : ای ابراهیم در این مجلس هیچکس نیست که با تو در مجلس فضل حاضر آمده باشد بغیر از من ، نشاید که تو در حق فضل چنین سخنانی گویی ، یادداری که پیش فضل آمدی و او در مسند وزارت نشسته ، آستینی داشت که فراخی آن چهل گز بود ، تو پیش رفتی و طرف آستین او بیوسیدی و اجازه شعر خواندن خواستی و بایستادی و این ابیات بر خواندی :

یَقْصِرُ عَنْهَا الْمَثَلُ	فَضْلُ بْنُ سَهْلٍ يَدُ
و ظَاهِرُهَا لِلْقَبْلِ	فِي بَاطِنِهَا لِلْمَدَى
و سَطَوْتَهَا لِأَجْلِ	و بَسَطَتَهَا لِلْفَنَى

آن روز این ابیات بر خواندی بر آن صورت که من مشاهده کردم و امروز چنین میگوئی. صولی خجل شد و هیچ جواب نداد (۱) ، ابن خلکان نیز این اشعار را با کمی تفاوت آورده است (۲)

فضل طرف اعتماد مأمون بود . مأمون بدون هیچ قید و شرط یا نظارتی زمام تمام امور کشور را بکف او گذاشته بود و خاطرش آسوده بود ، با فراغت اوقاتش را بایکدمه دانشمند و حکیم بمباحثات علمی مصروف میداشت. بعلاوه استیلا و نفوذ این وزیر در شاهزاده جوان عباسی بحدی بود که نمی گذاشت احدی به او راه یابد و نیز برای اینکه بتواند کاملاً مأمون را تحت نفوذ خود نگهدارد طالب این بود که او را در مرو نگاه دارد .

فضل بن سهل سرخسی ... بزرگوار مأمون اختیار و اقتدار کلی داشت و محل او نزد مأمون بمرتبه ای رفیع بود که هیچ وزیر را نتواند بود ، (۳) تدابیرش بی کم و کاست مورد موافقت مأمون قرار می گرفت و از آنها استقبال میکرد . آورده اند که مأمون را خادمی بود که او را ریحان می

۱- تجارب السلف ص ۱۶۳

۲- ابن خلکان ص ۴۵۱

۳- روضة الانوار ، محقق سبزواری، ص ۲۴۱

گفتند : مردی پارسا و نیکو اعتقاد بود .

روزی مأمون با عبدالله بن هاشمی در خلوت شطرنج می‌باخت و فرموده بود که کسی را نگذارند و گفته بود که اگر کسی به فضل بن سهل بگوید که من شطرنج میبازم آن کس را سیاست کنم . در آن وقت فضل بدسرای آمد ریحان خادم را دید پرسید که امیر چه می‌کند؟ گفت شطرنج می‌بازد . فضل بن سهل داخل شد و نزدیک مأمون رفت و دست دراز کرد و شطرنج از پیش او برداشت و گفت یا امیر المؤمنین وقت شطرنج بازی نیست وقت نماز است و این پسندیده نباشد که من با مردمان گویم که امیر المؤمنین در نماز است و اوراد می‌خواند ، آنگاه امیر المؤمنین بیازی مشغول باشد . مأمون گفت: روانداری که ما ساعتی بتفریح مشغول باشیم ؟ فضل گفت: امیر المؤمنین در خلافت جاوید باد خواهم که همه عمر امیر المؤمنین در خرمی و خوشدلی گذراند اما آنچه در پیش داریم و مطلبها که منظور داشته ایم مهمل ماند ، مأمون او را ثنا گفت . بعد از آن روزی دیگر بوقتیکه جمله خواص حاضر بودند پرسید و گفت که میخواهم بدانم ، این حکایت پیش فضل بن سهل که گفت . جمله خادم را حاضر کردند و تعریف و تفحص کردند و از ریحان پرسیدند که هیچ دانی که این سخن با فضل که گفت ؟ گفت من گفتم . گفتند چرا گفتی ؟ گفت زیرا که از من پرسید که میدانی که امیر المؤمنین چه میکند . چون می دانستم از خود جایز ندیدم دروغ گفتن . راست بگفتم و هیچ کس را بر این تهمتی نیست و گوینده این کلمه من بودم بسبب احتراز از دروغ گفتن . اگر عفو میکنی بکن و اگر عقوبت میفرمائی بفرما .

مأمون گفت . نیکو کردی و صلاح ما جستی و صواب آن بود که فضل کرد . و بفرمود تا او را صد هزار درم انعام دادند . فضل را چون از آن حال خیر شد او را پنجاه هزار دیگر فرمود (۱) و بر اثر نفوذ این وزیر ایرانی ضعف قوم عرب در دستگاه خلافت بنهایت رسید تا جائیکه حرب شامی پیش مأمون آمد و گفت : ای امیر همانطوریکه به ایرانیان خراسان پنگری به

عربان شام نیز عنایت فرما ، و عزم آهنین فضل دودلی و تردید مأمون را از بین برد و او را آشکارا برضد برادرش امین برانگیخت و برای تشویق وی باینکار از نهضتهای خراسان برضد خلافت یاد نمود (۱)

فضل و برادرش حسن شیعی مذهب بودند (۲) و ارادت خاصی بخاندان علی داشتند .

شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب رجال او را از اصحاب امام رضا (ع) شمرده است (۳) . فضل عشق مفرطی به تجدید آثار قدیم ایران و استقلال کشور خود داشت درصدد برآمد خلافت را از عباسیان به علویان انتقال دهد و چون در اینموقع علویان درهرجا که بودند علیه عباسیان قیام و بنیان خلافت مأمون را لرزان کرده بودند فضل برای نیل به آرزوی دیرین خود صلاح در این دانست که یکی از علویان را بولیمهدی انتخاب کند و مأمون را متقاعد کرد که بدینوسیله تمام پریشانی‌ها که زیر سر علویان است خاموش خواهد شد مینویسند : « فضل بن سهل وزیر خواست که خلافت از عباسیان نگرداند و به علویان آرد، مأمون را گفت نذر کرده بودی بمشهدمن و سوگندان خورده تا اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی و لیمهد از علویان کنی و هر چند برایشان نماند تو باری از گردن خود بیرون کرده باشی و از نذر و سوگند بیرون آمده .

مأمون گفت سخت صواب آمد کدام کس را ولیمهد کنم . گفت: علی بن موسی الرضا امام روزگار است و بمدینه رسول علیه السلام است ، (۴) مأمون علی بن موسی امام هشتم شیعیان را بولیمهدی خود انتخاب نمود و در اوایل

۱- برای اطلاع از این گونه تحریکات فضل رجوع شود به طبری حوادث سال ۱۹۵ هـ و اخبار الطوال دینوری .

۲- روضة الانوار محقق سبزواری ص ۲۸۲

۳- روضة الانوار ص ۲۸۲

۴- تاریخ بیهقی ص ۱۴۱-۱۴۲

سال ۲۰۱ هـ رجاء بن ابی الضحاک (۱) و فرناس نامی را برای جلب آن حضرت بمدینه گسیل داشت و سردار معروف خود طاهر ذوالیمینین را مأموریت داد که با آن حضرت بیعت کرده او را روانه مرو پایتخت مأمون سازد . بیهقی می نویسد : و فضل گفت امیرالمؤمنین را بخط خویش ملاحظه ای باید نبشت .

در ساعات دوات و کاغذ و قلم خواست و این ملاحظه را بنبشت و به فضل داد . فضل به خانه باز آمد و خالی بنشست و آنچه بنشستی بود بنبشت و کار راست کرد و معتمدی را با این فرمانها نزدیک طاهر فرستاد . و طاهر بدین حدیث سخت شادمانه شد که میلی داشت به علویان آن کار را چنانسکه پایست بساخت و مردی معتمد را از بطانه خویش نامزد کرد تا با معتمد مأمون بشد و هر دو به مدینه رفتند و خلوتی کردند بارضا و نامه عرضه کردند و پیغامها دادند . رضا را سخت کراهیت آمد که دانست آن کار پیش نرود امام هم تن درداد از آنکه از حکم مأمون چاره نداشت و پوشیده و متفکر به بغداد آمد ، (۲)

مأمون او را بلقب : الرضا من آل محمد ملقب ساخت و دختر خود ام حبیب را به ازدواج او درآورد و طبق گفته علامه مجلسی فرمان داد سکه ولیمهدی بنام آن حضرت زدند و نام ایشان بردم و دینار و طراز جامها بنبشتند و کار آشکار شد ،

در بیشتر کتب آمده است . مأمون بعد از تأمل و دقت در امر خلافت در بین تمام بنی عباس بنی هاشم کسی را لایقتر و دانشمند تر و متقی تر و فاضل تر از حضرت رضا نیافت و ایشان را بمناسبت همین صفات و مزایا احق و اولی دانست .
ناتمام

- ۱- رجاء بن ابی الضحاک شوی خواهر فضل بن سهل بود او از جانب مأمون در ۲۰۴ هـ والی خراسان بود .
- ۲- تاریخ بیهقی ص ۱۴۱-۱۴۲